



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۶ بهمن ۱۴۰۰

موضوع جزئی: مسئله ۲۹ - تمه: بررسی فقهی آواز زنان - جمع بندی

مصادف با: ۲۳ جمادی الثانی ۱۴۴۳

سال چهارم

جلسه: ۷۱

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

درباره جواز یا حرمت آواز زن یا خوانندگی او بحث می‌کردیم. تا اینجا سه دلیل بر حرمت ذکر شد؛ آیات، روایات و اجماع. معلوم شد که هیچ یک از این ادله دلالت بر حرمت آواز زن از حیث زن بودن و با قطع نظر از عناوین دیگر و امور و مقارنات آن ندارد. این ادله همه مورد اشکال قرار گرفت و گفتیم اینها از موضوع بحث ما بیگانه است؛ چون موضوع، آواز غیر غنائی زن است. این را مکرر هم گفتیم؛ کسی هم نمی‌تواند بگوید آواز از غنا جدایی ناپذیر است؛ صدای خوش، آواز و فراز و فرود صدا می‌تواند به گونه‌ای باشد که غنا در آن نباشد؛ و مقارنات دیگر هم با آن نیست. مثلاً از آلات موسیقی استفاده نمی‌شود، مفسده‌انگیز نباشد، طرب‌انگیز نباشد؛ طرب را اگر جزئی از معنای غنا هم بدانیم، باز خارج از فرض ماست.

جمع بندی

برای اینکه این مطلب بیشتر روشن شود و معلوم شود که ما اساساً آواز غیر غنائی هم داریم، به عبارات برخی از فقها درباره غنا اشاره می‌کنم. یک کسی ممکن است اینجا بگوید اساساً زن هر چه می‌خواند غنا است؛ این حرف درستی نیست. غنا یک تعریفی دارد که فرقی در این جهت بین زن و مرد نیست. درست است تعابیر و تعاریف مختلف است و متجاوز از بیست معنا برای غنا گفته‌اند؛ این اختلاف هم در بین لغویین است و هم در بین فقها؛ اما ما این را به عنوان یک اصل موضوعی فعلاً می‌پذیریم تا تفصیلاً در جای خودش بحث کنیم.

۱. مرحوم نراقی تقریباً چیزی حدود ۱۲ یا ۱۳ معنا برای غنا نقل می‌کند. بعد می‌فرماید آن معنای قدر متیقنی که این اقوال بر آن اتفاق دارند و می‌توان گفت در نظر همه آنها غنا محسوب می‌شود، مدّ صدایی است که مشتمل بر ترجیع طرب‌انگیز اعم از طرب در شادی یا طرب در حزن و غم باشد، و الفاظش هم معنادار باشد. بعد می‌گوید علی‌رغم این اختلاف و ابهام در معنای غنا، اما آن چیزی که می‌توانیم بگوییم قدر متیقن از غناست، همین است؛ و این فرق نمی‌کند که در قرآن باشد یا غیر قرآن، در مراثی باشد یا غیر مراثی. آن وقت خود ایشان یک قیدی را اضافه می‌کند و می‌گوید مناسب بودن لحن با مجالس لهو، این باعث می‌شود که بگوییم غنا کامل است و تعریف کاملی از غنا ارائه می‌شود. حالا ما قدر متیقنی که ایشان گفته کار نداریم؛ همه آن معانی که گفته هیچ کدام در آن نیست که هر آوازی غنا است؛ این ویژگی شاید بیشتر معطوف به خود صدا باشد؛ این را خیلی‌ها به آن توجه داده‌اند. مثلاً صدای طرب‌انگیز، صدایی که انسان را از خود بی‌خود کند، یا صدای مناسب با مجالس لهو، تناسب در خود صدا و آهنگ صدا مورد نظر است، البته به جنبه معنایی آن الفاظ و واژه‌ها هم اشاره کرده‌اند.

من عبارات را نمی‌خوانم؛ برای اینکه وقت می‌گیرد. من فقط الان از این منظر عبارات را می‌خوانم که معلوم شود غنا مساوی با

هر آوازی نیست؛ یک آواز خاصی است که هم مربوط به خود صوت است و هم به نوعی به محتوای آن مربوط است، هر دو در آن دخیل است؛ و فرقی هم بین مرد و زن نمی‌کند.

۲. به نظر صاحب جواهر منظور از غنا یک کیفیت خاصی از صداست و تشخیص آن هم به عهده عرف است. صاحب جواهر در مواضع متعدد در مورد معنا و مفهوم برخی واژه‌ها ارجاع به عرف می‌دهد. منتهی اینجا می‌فرماید که این از مواردی است که نمی‌شود به عرف تکیه کرد؛ برای اینکه ما الان یقین داریم که مردم در مورد غنا اشتباه می‌کنند، چون همان چیزی را که در غیرقرآن و دعا و عزا غنا می‌دانند، همان آهنگ و همان لحن را در قرآن و مدح و عزا غنا نمی‌دانند. لذا می‌گوید این از مواردی است که نمی‌شود به عرف مراجعه کرد بلکه باید به عرف صحیح مراجعه کرد. البته ایشان تصریح می‌کند که خصوصیت الفاظ دخالت در تحقق غنا ندارد و تنها یک کیفیت خاصی است از صدا به هر لفظی که می‌خواهد باشد؛ به خود الفاظ کاری ندارد. منتهی ایشان در موارد مشکوک می‌گوید باید اجتناب شود؛ بسیاری از آقایان در موارد مشکوک قائل به اجتناب نیستند.

۳. میرزا ابوالفضل تهرانی که یکی دو بار مطالبی را از ایشان نقل کردیم، کتاب اصولی دارد، شخص ملایی بوده و امام(ره) هم در بعضی از مباحث اصولی از ایشان مطلب نقل کرده است. متوفای ۱۳۱۶ قمری است، یعنی چیزی حدود ۱۲۰ یا ۱۳۰ سال پیش. ایشان می‌گوید غنا صوت لهوی است چه با ترجیع باشد، چه از تقطیع صوت و موزون کردن آن حاصل شود. بعد می‌گوید طبق نظر مشهور در این جهت فرقی بین مرثیه سیدالشهدا و غیر آن در حرمت نیست. بعد می‌گوید و شرط نیست خوبی صدا، بلکه میزان آن صوتی است که اهل فسوق به آن در حال طرب تلحی می‌کنند و در عرف آن را خوانندگی گویند. خوانندگی در گذشته یک بار معنایی منفی داشته است؛ خوانندگی اطلاق می‌شده به آوازه‌های مناسب مجالس لهو و لعب. به کسی که صدای خوب داشته و می‌خوانده نمی‌گفتند خواننده است؛ شاید در عرف خود ما هم تا حدودی این قبلاً بوده هر چند الان ممکن است این بار معنایی منفی از بین رفته باشد. ولی واقع این است که لفظ مغنی و مغنیه که در گذشته به کار می‌بردند، یا در همین دوران قبل از انقلاب، خیلی‌ها بودند که می‌خواندند اما به اینها خواننده نمی‌گفتند. خواننده کسانی بودند که در مجالس با یک ابزار و ادات و کیفیت خاصی آواز می‌خواندند.^۲

سؤال:

استاد: می‌گوید چه در قرآن، چه در مرثی، ولی لحن مناسب مجالس فسق، این یعنی چه؟ یعنی کلاً خوانندگی مناسب مجالس لهو است؟ می‌خواهم عرض کنم آنچه در نظر این آقایان است آن است که غنا مربوط به یک کیفیتی است که به صدا مربوط است و مناسب مجالس لهو باشد.

۴. مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی می‌گوید فعل غنا، استماع و کسب با آن حرام است و صرف خوش ساختن صدا غنا نیست، بلکه کشیدن صوت و ترجیع آن به گونه‌ای خاص و طرب‌انگیز که با محافل لهو و مجالس تفریح و طرب متناسب و با آلات لهو و لعب سازگار باشد. پس غنا مطلق آواز نیست، مطلق کشیدن صوت نیست، مطلق ترجیع نیست؛ یا ترجیع را اینطور معنا می‌کند: بالا و پایین بردن صدا به گونه‌ای که طرب‌انگیز باشد، آن هم مناسب با مجالس لهو و با آلات لهو و لعب سازگار باشد.

۱. جواهر، ج ۲۲، ص ۴۶.

۲. مجموعه میراث فقهی.

طرب هم به معنای حال خوش نیست؛ بلکه یعنی از خود بی خود شدن، آن هم نه هر از خود بی خود شدنی. یعنی آن حالتی که انسان گرفتار خفت عقل می شود؛ یعنی هیجاناتی که عقل انسان را تحت الشعاع قرار می دهد و این ممکن است در قالب شادی باشد یا در قالب حزن و اندوه. واقعاً بعضی از مداحی هایی که الحان خاص دارد و آنها باعث می شود که خیلی ها در همین مجالس عزاداری از خود بی خود شوند، نه از شدت توغل در امام حسین (ع)، بلکه حال عادی خودشان از دست می دهند و یک کارهایی می کنند که از نظر عقل پذیرفتنی نیست؛ مثل آن سماعی که صوفیان دارند. یکی از معانی که بعضی از فقها، حتی امام هم به آن اشاره کرده که مثلاً بعضی ها گفته اند منظور از غنا همین سماع و رقص سماع صوفیان است؛ آن آوازی که می خوانند و حالتی که پیدا می کنند. حالا یک مصداقش ممکن است آن باشد.

قطعاً معاصرین بیشتر روی این جنبه لهوی بودن غنا تکیه کرده اند؛ حالا این لهوی بودن می تواند مربوط به کیفیت صوت باشد یا می تواند مربوط به محتوای الفاظ باشد.

۵. مرحوم آقای حکیم می گوید غنا اگر بر وجه لهو و باطل واقع شود حرام است، و گوش کردن به آن هم همین طور است؛ و مراد از غنا، ترجیع صوت به صورت خاص است، هر چند طرب انگیز نباشد. اینها جای بحث دارد که این ترجیعی که ایشان می گوید چیست.

۶. شهید صدر یک تعریف و تفسیری از غنا دارد و می گوید اگر صدا قابلیت ایجاد طرب و سبکی نداشته باشد حرام نیست، مگر اینکه صوت مرجع به گونه ای خاص ادا شود و دارای مدلول لهوی باشد. اینجا معنا و محتوا را هم مدنظر قرار داده است. درست است که مشهور می گویند که غنا عبارت از مدّ الصوت مع الترجیع المطرب است، اما در نظر معاصرین جنبه لهوی بودن، چه از نظر لحن که خیلی ها گفته اند و چه از نظر مدلول و محتوا که یک جمع کمتری گفته اند مهم است. گاهی ترجیع را اینطور معنا کرده اند، یعنی بالا و پایین بردن صدا که موجب طرب شود و مناسب مجالس لهو باشد. یعنی آنچه که بعد از ترجیع گفته اند یا قیدی که برای ترجیع ذکر کرده اند، در کلام بعضی به عنوان احتراز و در کلام بعضی به عنوان توضیح آمده است.

اما واقع این است اینکه بخواهیم بگوییم غنا مساوق با آواز است، قطعاً این چنین نیست؛ بنابراین آواز بعضی غنائی است و بعضی غیر غنائی. این غنا بودن گاهی به لحن است و گاهی به مضمون، که به نظر می آید هر یک از اینها دخیل در تحقق غنا است. یعنی گاهی لحن این چنین است و گاهی محتوا. لذا اگر مثلاً در مجالس مذهبی یا قرآن، با الحان خاصی خوانده شود، مثلاً این لحن هایی که الان وجود دارد و به یک شکل خاصی می خوانند، قرآن را اینطور بخوانند، این به نظر می رسد که جایز نباشد. یا ممکن است لحن مناسب مجالس لهو و لعب نباشد، اما محتوا این چنین باشد. علی ای حال بین مسأله غنا و لهو و لعب چه از حیث خود لحن و چه از حیث محتوا یک پیوند وثیقی در کار است و این قابل انکار نیست.

لذا با توجه به اینکه ما می توانیم آواز زن را هم به صورت غنائی تصویر کنیم و هم غیر غنائی، آواز غنائی زن حرام است فی الجمله؛ اینکه می گویم فی الجمله، با توجه به این است که ما غنا را مطلقاً حرام بدانیم، اگر غنا مطلقاً حرام باشد بین قرآن و غیر قرآن فرق نکند، قهراً آواز غنائی زن هم مثل آواز غنائی مرد حرام می شود. یعنی در آن جهت فرقی بین زن و مرد نیست؛ اگر پای غنا به میان بیاید، دیگر فرقی بین مرد و زن نیست. یعنی ما نمی توانیم بگوییم یک آوازی با این خصوصیات از مرد غنا محسوب نمی شود ولی اگر همان را زن بخواند، غنا محسوب می شود؛ قطعاً چنین چیزی ما نداریم. بله، ممکن است کسی بگوید

آوازی که زن می‌خواند به دلایل دیگر مفسده‌هایی دارد اما زن بودن چیزی در مفهوم غنا ایجاد نمی‌کند که بگوییم همین آواز و با همین خصوصیات را اگر زن بخواند غناست و اگر مرد بخواند غنا نیست؛ قطعاً چنین چیزی نداریم. غنا یک تعریفی دارد؛ هر تعریفی را ما بپذیریم، چه ضیق‌ترین معنا و مفهوم و چه وسیع‌ترین آن، فرقی در این جهت بین زن و مرد نیست. پس آواز غیرغنائی برای زن می‌توانیم تصویر کنیم؛ غنائی را هم گفتیم که نمی‌خواهم وارد این نزاع شوم که یک وقت کسی ممکن است بگوید حتی غنا در قرآن جایز و حلال است، چه اینکه برخی این را گفته‌اند؛ یعنی برای غنا حرمت ذاتی قائل نیستند. بعضی‌ها شاید مشهور برای غنا حرمت ذاتی قائل‌اند؛ برخی می‌گویند حرمت غنا عرضی است. اصلاً چه حرمت غنا ذاتی باشد و چه عرضی باشد، بالاخره اگر ما آواز غنائی را یا غنا را حرام بدانیم، در این جهت فرقی بین زن و مرد نیست و آن که اصلاً تخصصاً از این بحث بیرون می‌رود.

اما اگر گفتیم آواز غیرغنائی داریم، که قطعاً و بدون تردید آواز غیرغنائی داریم، این آواز غیرغنائی زن حلال است یا نه؟ یعنی اولاً خواندن آن جایز است یا نه، دوم اینکه استماع آن جایز است یا نه. نتیجه بحث‌هایی که ما تا اینجا داشتیم این شد که هیچ یک از آیات و روایات دلالت بر حرمت آواز غیرغنائی زن ندارد و موضوع بحث را هم گفتیم که چیست؛ عناوین محرم دیگر با این منطبق نشود؛ اختلاط زن و مرد نباشد، مقارنات محرم دیگر بر این منطبق نشود. نفس آواز از حیث اینکه یک زن دارد می‌خواند، هیچ کدام از آن ادله دلالت بر حرمت نکرد و این عباراتی که الان خواندم بیشتر برای این بود که بتوانیم تصویر کنیم این موضوع را.

تنها مشکله‌ای که ممکن است در آواز زن پیش آید، مسأله خضوع بالقول است، و الا لهو الحدیث و قول زور و لهو، اینها را گفتیم اصلاً منطبق نمی‌شود. تنها مسأله خضوع بالقول بود؛ خضوع بالقول را هم معنا کردیم. خضوع بالقول لزوماً با آواز یکسان نیست؛ خضوع بالقول یعنی تلین الکلام، با ملاطفت و صمیمیت و عطوفت سخن گفتن؛ مثل قربانت بروم، جانم، اینطور ادبیات. مسأله ناز و عشوه در سخن گفتن؛ عرف هم می‌تواند این را بفهمد که با ناز و عشوه حرف می‌زند یا معمولی حرف می‌زند. اگر در آواز تلین باشد، اشکال دارد؛ اگر در آن ناز و عشوه باشد، اشکال دارد. یعنی می‌خواهیم بگوییم آواز زن علی‌قسمین؛ یک قسمی از آن مصداق خضوع بالقول است، اما یک قسمی از آن می‌تواند مصداق خضوع بالقول نباشد. صرف تحسین الصوت را هم گفتیم به نظر ما خضوع بالقول نیست. لذا اگر مثلاً زنی با صوت زیبا قرآن بخواند، آنچه که متعارف هم هست و فرض این است که جنبه غنا در آن نباشد، خضوع در قول و امثال اینها به کیفیتی که گفتیم در آن نباشد، و البته مسأله مفسده و طمع هم ایجاد نکند؛ ممکن است برای شخصی این استماع مفسده‌انگیز شود؛ او نباید گوش بدهد، اما برای نوع این مفسده‌انگیز نیست. آن مفسد اگر بر آن مترتب نشود، به نظر می‌رسد که این اشکالی ندارد. هذا تمام الکلام در بحث آواز زن.

غیر قرآن هم اگر باشد، مثلاً اشعار پر مغز و با معنا و با این قیود که بالاخره به گونه‌ای نباشد که مصداق خضوع بالقول شود و در آن ناز و عشوه باشد، این به نظر می‌رسد که اشکالی ندارد. البته بعضی‌ها می‌گویند زن به خاطر خودش، صدایش، ویژگی‌هایی که دارد، بالاخره این جنبه تحریک و تهییج دارد به طور کلی آوازش حرام است ولی این نمی‌تواند مبنای حرمت قرار گیرد؛ حضور یک زن در خیابان هم همینطور است. اگر بنا به این باشد، باید بگوییم زنان به کلی از همه چیز دور باشند. اینکه مبنای استدلال و بحث نیست.

درباره حق گوش سخن می‌گفتیم؛ حضرت فرمودند: «وَأَمَّا حَقُّ السَّمْعِ فَتَنْزِيهُهُ عَنِ أَنْ تَجْعَلَهُ طَرِيقاً إِلَى قَلْبِكَ إِلَّا لِفُؤْهَةِ كَرِيمَةٍ تُحَدِّثُ فِي قَلْبِكَ خَيْرًا أَوْ تَكْسِبُ خُلُقًا كَرِيمًا». جلسه گذشته درباره این حق و اهمیت آن و اینکه گوش و چشم ابزارهای آگاهی و معرفت و شناخت انسان هستند، سخنان و مطالبی را عرض کردیم. حضرت اینجا اشاره می‌کند به نقش گوش و تأثیراتی که در انسان دارد و مراقبتی که انسان باید از گوش داشته باشد. عمده مأموریت گوش به ضمیمه چشم این است که اینها دروازه‌های قلب انسان هستند، دروازه‌های دل انسان هستند؛ اینکه می‌گوییم ابزار آگاهی و معرفت هستند، نه اینکه فقط شما یک سری اصطلاحات و مفاهیم را یاد می‌گیرید؛ اصلاً آنچه که گوش می‌شنود و آنچه که چشم می‌بیند، بر صفحه دل انسان نقش می‌بندد. جایگاه گوش خیلی مهم است که ما بدانیم گوش در مجموعه بدن و روح انسان چه نقشی دارد و با توجه به آن نقش، آن وقت باید حقتش را به درستی بشناسیم.

گوش، دروازه قلب

در آیه ۷۸ سوره نحل خداوند می‌فرماید: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ». خداوند شما را از شکم‌های مادرانتان خارج کرد در حالی که هیچ نمی‌دانستید؛ ولی برای شما گوش، چشم و قلب قرار داد. یعنی اینها همان ابزارهای معرفت هستند که بعد به کمک اینها بدانید. بعد گوش را هم مقدم کرده بر ابصار. یا مثلاً در آیه ۲۳ سوره ملک می‌فرماید: «قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ». خداوند شما را خلق کرد ولی برای شما سمع و ابصار و افئده قرار داد؛ گوش و چشم و یک صفحه‌ای که بتوانید آنچه را که می‌بینید و می‌شنوید، در آن قرار دهید. سمع و ابصار نسبت به افئده جنبه دروازه دارند؛ قلوب چیزی نیست که بخواهد خودش مستقیم دریافت کند. قلب و روح انسان یک موقعیتی دارد که به واسطه این دروازه‌ها، از محیط پیرامون خودش یک چیزهایی را دریافت می‌کند. همین مضمون به عینه در روایتی از امام رضا(ع) وارد شده است: «فَمَلِكُ الْجَسَدِ هُوَ الْقَلْبُ»، فرمانروای بدن، قلب و دل انسان است؛ «وَ حِصْنُ الْجَسَدِ وَ حِرْزُهُ الْأَذْنَانِ»، قلعه این بدن و نگهبان و دروازه‌بان این بدن، دو گوش هستند. پادشاه بدن قلب و افئده است؛ گوش‌ها می‌شوند دروازه‌بان و نگهبان ورود هر چیزی به این قلب. «لَا يُدْخِلَانِ عَلَى الْمَلِكِ إِلَّا مَا يُوَافِقُهُ لَأَنَّهُمَا لَا يَقْدِرَانِ أَنْ يُدْخِلَا شَيْئاً حَتَّى يُوحِيَ الْمَلِكُ إِلَيْهِمَا»^۱، این دو هیچ چیزی را بر آن پادشاه و ملک وارد نمی‌کنند که او با آن موافق نباشد؛ چون پیش از اشاره آن پادشاه و فرمانروا به آن دو، آنها نمی‌توانند چیزی را وارد کنند؛ و اگر پادشاه به آن دو اشاره کند، آن فرمانروا خودش سرپا گوش می‌شود تا به آنچه که مایل است پاسخ دهد. بعد آن وقت به زبان اشاره می‌کند که زبان هم با ابزارهای بسیاری که دارد، آن را تعبیر و تفسیر می‌کند. پس گوش‌ها می‌شوند قلعه این پادشاه، قلعه بدن، نگهبان این بدن.

اینجا نکته مهمی وجود دارد؛ از یک طرف امام رضا(ع) می‌فرماید که این دو دروازه‌بان و نگهبان بدون اشاره پادشاه چیزی را وارد نمی‌کنند. اما اینجا امام سجاد(ع) می‌فرماید: «وَأَمَّا حَقُّ السَّمْعِ فَتَنْزِيهُهُ عَنِ أَنْ تَجْعَلَهُ طَرِيقاً إِلَى قَلْبِكَ إِلَّا»، حق شنیدن این است که او را پاک بداری از اینکه آن را طریقی به سوی قلب خودت قرار دهی مگر برای خیر. بالاخره چگونه می‌شود بین

اینها جمع کرد؟ از یک طرف امام رضا(ع) در این روایت می‌فرماید بدون اشاره فرمانروا - که قلب باشد - این دو اجازه ورود چیزی به قلب را نمی‌دهند. از طرف دیگر امام سجاد(ع) اینجا می‌فرماید حق گوش این است که آن را حفظ کنی از اینکه هر چیزی بخواهد وارد قلب شود. اینها هیچ منافاتی با هم ندارد؛ اگر امام سجاد(ع) می‌فرماید حق گوش این است که این کنترل را انجام دهد، در حقیقت به همان مأموریت اصلی فرمانروا اشاره می‌کند؛ دارد به وظیفه اصلی قلب اشاره می‌کند. می‌گوید تو باید دستوری که به گوش می‌دهی دستوری باشد که اجازه ورود هر چیزی را به او ندهی. پس این دو دروازه‌های ورود قلب هستند؛ گوش‌ها دروازه‌های ورود به شهر قلب و روح آدمی هستند. اینها تحت فرمان قلب و دل انسان عمل می‌کنند. اگر امام رضا(ع) در این روایت می‌فرماید اینها حرز هستند برای بدن و قلب و حصن هستند برای بدن و قلب، یعنی باید وظایف نگهبانی خودشان را درست انجام دهند. یعنی این دو بر انسان حقی دارند؛ حقی که انسان از این دو باید ادا کند، این است که فرمان درست به آنها بدهد، دستور صحیح به آنها ابلاغ کند. امام سجاد(ع) در واقع می‌فرماید حق گوش این است که آن را تو، قلب تو، روح تو، دل تو، پاک و منزّه بدارد؛ یک فیلتر ایجاد کند و اجازه ندهد که هر چیزی وارد مملکت و حوزه فرمانروایی دل شود. این خیلی مهم است. اینکه انسان غیبت را گوش می‌دهد، این در حقیقت یعنی آلوده کردن این مملکت به یک ویروس مخرب که بقیه شئون روح و قلب انسان را مخدوش می‌کند. دروغ شنیدن، اینها همه یک چنین خصوصیتی دارند. این حق گوش است. این دو مطلبی که از امام رضا(ع) و امام سجاد(ع) نقل کردم، اینها اتفاقاً مکمل هم هستند؛ یعنی هر کدام یک حیث و جهتی را در این رابطه بیان می‌کنند. دروازه بودن گوش برای قلب، نگهبان بودن، حرز بودن، تحت فرمان قلب بودن، فرمانروایی قلب نسبت به این نگهبانان و دروازه‌بانان، از مجموع این مطالب فهمیده می‌شود ... آن وقت انسان روحش و قلبش باید به گونه‌ای باشد که بتواند فرمانروایی صحیح داشته باشد. حالا این در مورد گوش، چشم هم همینطور، بقیه اعضا هم همینطور. این فرمانروایی را باید درست اعمال کند و مراقب باشد.

آن ابلاغیه‌ای که قلب انسان به این دروازه‌ها و نگهبانان ورودی به حوزه فرمانروایی و سلطنت قلب می‌دهد چیست؟ دو فرمان دارد؛ می‌گوید این چیزها را فقط اجازه ورود بدهید؛ حق گوش این است که تو به او دستور بدهی و مراقب باشی آن را کنترل کنی که هر چیزی و هر کسی را اجازه ورود ندهد. یک نکته‌ای در اینجا هست که چرا حضرت در بیان این حقوق، حق سمع را مقدم کرد بر بصر؛ اهمیت سمع نسبت به بصر چیست و چرا گوش مهم‌تر از چشم است؛ این را در جلسه آینده عرض خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»